

پنج از رخ روز و دروغ حرب نهادن چنین بر جنبش و نظرشست سیمین کفایتون گردون و سپهر زین نهادن
 غراب سیر و نعل از سبقتن روز بشهر یزرا و برت ریز شدن آن ختاب و سمن و نختین زلف شیب از
 ناله عجزی بر طاق بیوفری از فراگاه خلیج سرمد آوردن خاتون بنیابا خلفال زور و بر آمدن کافر از انصاری
 و سر بزردن کسب کج نما رون از خاک چشم جهان روشن شدن از زمین چراغ و آراسته شدن سفال
 زین بر بجان زرد و مضمین فلک با قوت ناسفته و با ناله با قوت جفت شدن جهان و سر بر آوردن
 بیج با تیغ و طشت و از شببازی کوی بدست آوردن چرخ چو گلان پرست و تنگ از پهلوی بشهر
 کشدن نور سجاده رنگ و فرش سبز و در نوشتن زمین و بر خاک با قوت زیر کردن ساقی صبح از یوقبا
 را از پیش شستن گردون و با قوت نشان از تنگ بر آوردن طاق غیر زده گون و گوهر از دیبای قهر
 بر آوردن چرخ و سر بر زدن سپیده از با خرم و علم بر کشیدن سپاه بحر و حرف شب را قلم در کشیدن
 و غریب بر آوردن مرغ سحر گاه و با صبح بر آمدن خویشید روشن و موج زدن نور از جهان و بخش
 و حال نعل چرخ و سر بر زدن شاه و بر خاستن خلق بر پرستش خدا و بر کشیدن سسکین چرخ
 بر پهای خودی و بر آمدن نور از خرق و در شسته پیش صبح از گلستر و دندان نودن خود میشد بر سره جردن
 با رسپاه و خنده بر شمشاک سبید و دم و علم جهان فرودی زبان صبح و بچین و آمدن ابروی جنبش
 چنین بر آمدن آئینه چین و کجوی بر روی آراستن چرخ لاجوردی و از گل زنده خندیدن مرغی و بر گشت
 گل کردن آفاق و از پرده صبح سر بر زدن کردن نور چراغ آسمان گرد و جام میشد بر دست گرفتن عروس
 خویشید دم بر آوردن ناله صبح و علم از کوه بر آوردن صحر و خاک را زرد کردن اکثری صبح در روی نودن
 روز سپید و زنده و شدن سیخو رسپاه و از خاک بر آمدن بندگان ذمایدن مرغ چون جلاجل اندر
 رفتن سلطان مشرقی و از کوه بر آمدن چشمه خیز و چشم بدو و کردن آفاق و بدن مکتوبت
 طناب بر آفاق و بگفت چو شگرفته آمدن با درو شسته شدن شب بزلبل بحر و فرس خود نوشتن شب
 از یکساره از خورده شاپه سیری صبح در جهان کشیدن چو شسته آفتاب و در ششم
 لشکر رنجین بر سپاه و سر بر زدن پیر چون سپه بر آوردن صبح و مسلم آفتاب
 بر زدن صبح و فرزند شستن و لشکر سیاره با سده و بر زدن سپه بر شسته شدن
 صبح و با نودن صبح با نای با هم و نوبت خود و نوبت با هم کردن سینه و نوبت با هم کردن

ایام و سپاه روم در ایست بر کشیدن سپاه روز و آذوقه و مشرق مشک شب پنهان شدن و تبدیل شدن
 ماه و بوی شید و پشمه خود برون و اودن آسمان و تحمل ماه انگلندن که هر چه رخ بکنند کردن و آذریک برون
 رفتن آینه چین و سپیده چرخ کردن زنگی شب و خنده زدن فلک از چهار طرف و زکات شب
 ماتمن صبح و طرک شب غا زدن عروس سحر و روشن شدن چشم فلک ب در روشن خواب از چشم آدم
 کشتن چراغان شدن و داغ مرگ بسیاره کردن شب و شنا بیدن آفتاب بدر و لاله مشرق و شب
 بگر کردن نمجی سنجیدن سحر و شب هر بنی صبح شدن سیاه چکانی صبح از بهشت و میدن صبح
 صفای صبح قائم روز متن روز صبح شهنشاه صبح بنور صبح فیض برای صبح در یوزه کردن سحر و زنده
 یار سحر فروزی کردن آفتاب دم صبا زدن صبح لطفه ساهی کردن سحر و ی باره رسانید صبح تشر
 شدن روز و بنی روزه کشیدن چون آتش نمود در شدن در ویده از غم دوش بدوش بدون صبح باسیم
 بیدار بودن صبح سخت گیری کردن ایام بر کسی نمجی بصیبت انداختن ایام کسی را و ام ایام نمون ایام
 بی نشاطی ایام عزیزین و خان بر خاستن شده سحری معنی بزه شدن آفتاب در حالت غم بگیا شدن
 روز معنی کم ماندن روز روز کی چند روز معنی چید روز شب شدن روز از غم وقت کم شدن روز
 ماه روز معنی هر دو تنگ شدن روز معنی کم ماندن روز و افلاک و زوال آمدن روز معنی بصیبت
 پیش آمدن سر آورده سفید معنی صبح نصف النهار معنی نیمه در قرآح گشتن روز معنی روشن شدن
 روز که بستن صبح صادق بزرگ شانی طیسسان صبح بر دوش آسمان نگلندن معنی آسمان را خلعت
 و اودن ناکت شدن روز معنی سپاه شدن روز سپاه در پیش شدن پیش از آفتاب معنی
 اول صبح چو روز معنی کدام روز صبح را از شب نشناختن معنی فرق در صبح و غام نگردن گاه پوشش
 چتره خمیر را در تن خوبان از زانچه چون گل آمدن بر لب عرض آلب بر بدن نگلن و صورت
 زیبا سازنده بیزان آید چو آینه موسی تن قد و ز قاقم ز و در حجاب با نیم کلیم فلس بر مان بجهت
 ایدم سحر اشکی که شدن صبح سحری نمیدان در و با و فضا تمام صبح گاه در صبح هر دو معنی صبح
 اواز شیخ از کوه و وقت سپهر آواز در زمان وقت و شب بخواب
 وقت ایام از بزرگ معنی بکشد از روز و نمسوزد نمیدان روز
 در روز از بزرگ معنی بکشد از روز و نمسوزد نمیدان روز

آرد بر آمدن و سپاس شدن گوا که آتش نور مشید یعنی صبح شدن صبح روشن شدن و سمت تاریک در وقت
 کفایه از صبح و آفتاب صبح و قیوم بصر بر روی مینی بخوردن وقت صبح بانگ دادن مؤذن یعنی صبح
 شدن در صفت شب شب تاریک ترا اول تنگ شب آکشین شب پر نور و متاب
 شب یعنی شب متاب شب خوبی شب سید شب چون دو و شب کبلی پوش شب سیاه شب
 متاب و شب شب کلفت زای شب گریه یعنی ماتم یا شب بهر شب دیو پر شب درج و شب
 و بجز هر دو یعنی شب ثمت سیاه شب بد یعنی شب سیاه بسیار در از شب سیاه ترازو پر زلف شب
 چراغ از پیش برگرفته شب سید کار شب جگر سوز یعنی شب لم شبی چون صد بر از زگی سیاه
 شب قیو و شب عنبرین و شب مشکین هر سه یک نوع شب زینهار خورای یعنی شبی اصل شب سیاه
 یعنی شب متاب شب سید در سید یعنی شب بسیار سیاه شب حضرت زای شب چراغ یعنی
 شب مفلان شب قیو کون یعنی شب سیاه شب عدم تبرک شب اضافی شب در از مرسته یعنی شب
 سبب شب کوتاه مرسته یعنی شب گریه شب بی منتا یعنی شب بسیار در از شب تیره گوان شب
 پرده سبب شب زاینده و شب حامله هر دو با یعنی که معلوم نیست که فردا چه شود شب ظلمانی شب
 بیورنگ و شب نزع رنگ شب و افسانه در از شب رخسند ترازو شب فرخ شب قدر
 اصل شب تاریک چون زلف یار شب دولت یا شب مند یعنی شبی اصل شب ظفار
 شب مشکین پرند شب سیر و شب رخسند چون روز روشن شب چون روز روشن
 چادر شب نخل شب بره شب عروس شب به از شب زگی شب بندی شب بند و شب
 پاسبان هر شب زلف شب بی لب یعنی شب سرد شب سرد شب سرد شب سرد شب سرد شب سرد شب سرد
 شب نفس شب تیره شب بجران شاه بجران شاه عنبرین نقاب و شب پاسبان و شب
 کج و قرقه العین بند جان و قرقه بند و پیری و بهر و پرده علامه و شب زرافه و شب زرافه
 و آیینان مشکین و شب سوزان شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه
 شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه
 شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه
 شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه
 شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه شب سبزه

بجل اندوزی کردن شب و بفرج ستار گمان تا صبح ماه و بر پشت کوه رفت انداختن هر روز بره
میخ شکافته شدن چون شکوفه و نافه کشائی کردن آهوی شب و صدق تعالیه باشند سپهر
لره بخبرین ماه بمرکشاون و بر بزره زمره و زبرگ ببارفتن اندن باغ انجم و طاس خورشید را
پیرنگندن شب و غالیه سوختن شب بر غازی ماه و نقاب مشکین بستن زلف سیاه و از مشک
علم بر کشیدن شب و خط کشیدن قیر بر زهره و نفس سیاه بازمی بستن شب در بر سرور عباسی نهادن
کردن شب در اج پرطاسی را بگوشتن میخ آفتاب و هزار سخی شدن جوش شب و علم سیاه بر دست
شب و از ماه قصب پر شدن خورشید و بر جبهه روز بخبر نختن میخ کبود و بر زارغ بر سر آوردن
شب و بر سر خواب بر کردن شب بره و قصب سیاه پوشیدن شب و خیمه بکوب و گلشن بند
چراغ روشن و بر وجه نیلگون روان شدن سیاره شب و کوس و سنج زمانه را پراز حلقه
در کردن شب و سزانه غلا کشیدن شب و بر بنفشه روز مشک پاشیدن شب و سزانه مشک
نشاندن شب در زوشتن سیور شب و عطر ساندن زلف شب در نور آراستن شب ستارگان
چون سحر و از کین جستن شیر سیاه و فرود آمدن سینه چین از تخت علاج گوهر نمودن زنگی تاج
و برودن و زیاده قوت خورشید را و پراپه بستن شب از راه و کوی برون شب از روز خشنده
و روشن چراغ در زمین شمع و زیور عنبر زین را از کردن شب و شکوفت بر فلک جوهر و سودن فلک
در جبهه زنده اندون هموسه و سیل بر سر زدن چشم خورشید در فتن گوهر بر ایامی نیل و از کلا
افتادن ترک حصاری و در حصار افتادن دروس جهان و چتر مشکین بر سر گرفتن شب در کلا
عنبر گرفتن جهان و کله بر بندید و آوردن شب و سیر راه مشکین کند و آمدن و مشکای شدن
فلک در برقع کوه رفتن آفتاب و خواب آمدن سر و ز روکش دیانگ بر زدن شب بر روز
و سر کلنده شدن هرگز پیش فرزند قتل فریزه بر زدن شب بر کج و مشک سنج شدن ترازوی
کافو و نفس شمردن زدن هر چه در دستشیدین روز و پرده زلف بز زمین و اون سافو شید
و جبهه ستاره با سر پدید آید سنده شدن و پرده گوهر نیکار یافتن فلک و مشکین رنگ شدن
و سر و زدن جهان چشم خود و در آید پیشه کردن در نختن و پر سواد شدن جبهه گل و پراز با قوت
اندرین کردن جبهه بی ملک شاه جهان را و عنبر راه رفتن فلک و پر جیم سیاه کردن گاه و زمین و

در نگار شدن فلک بر او نشدن او هم شب به بندی و پیر از کس ندر شدن خوان فلک می پرده
 کرون چشمه در وقت چشمه روشن بچاه و در او نشدن در وقت نگین ماه و بسپایمی بدل شدن
 سرخی چون خوب نشید. در شک نشان شدن سپهر بجا آمد و از خوان فتاحان قرص نور شید و دندان
 کشان چرخ و پرده از آمدن خفاش و از استر شدن مجلس انجم و بلب بودن ثریا کشتی ماه را
 و پرده کردن ماه کشتی خود را به سینی شب شدن و اضحی خواندن شب از بس درازی همه نشان
 شب بجز بخت سیاه شیکر بخند آخر شب نیم نشان یعنی شب شب افتادن یعنی شب شدن و ک
 یعنی نهدت شب و تخرن سیاه شب بازی کردن یعنی لب بازی که شب گنبد بود او یا فتن
 شب از حال محبوب زنده نمل شدن شب بچرخ نملد بایب شام غریبان مقام میکند هم نوار
 شدن نور و ظلمت از شب ماه بر روز شدن همان از شب در صفت آسمان چرخ نملد بس
 یعنی فلک زنگارنگ چرخ دورنگ سپهر سیاه چرخ سفید پرور چرخ کج و نملد چرخ
 و بس نملد ثابت بنی آسمان هم که به ستاره گویان در پیوسته اند چرخ کج و چرخ مشید
 یعنی فلک با دیگر چرخ دور یعنی فلک گنده فلک دون پرور فلک دون آسمان
 یعنی فلک پکی آسمان است نملد نملد چرخ گویان گویان سره کیش آسمان
 گیتی گرد چرخ کجی پوش چرخ بگون چرخ زرق پوش سپهر چکان باز چرخ
 ریشندل چرخ ازرق آسمان فاخر گویان چرخ چرخ بار چرخ بجان سپهر و خفا
 پاک سپهر گمن زرد سپهر فیروزه نگه سپهر شش طاق سپهر سیاه
 چرخ مینا نام سپهر جابر یعنی جبر کننده آسمان و نمل فلک حقه باز آسمان چابک سپهر
 آسمان نیز پوش فلک دیر گیر زود کیش فلک مشید نملد چرخ دورنگ فلک مشید رنگ
 گردون غامبی و ش چرخ ناکس پرست فلک بشه ساز فلک شید باز یعنی فلک نملد
 فلک تابناک فلک نشین سپهر کج نفس سپهر گنده از جهان چرخ نملد طاق سپهر زود جهان
 خرام فلک شش پیکر سپهر بی ما را فلک بزمی سپهر بی نملد ان سپهر نملد
 چرخ کس سپهر چرخ و این یعنی گردش کننده سپهر در آن چرخ سپهر برده چرخ نملد فلک نیز رنگ
 چرخ امجدی سپهر فیروزه غام سپهر خ نملد سپهر بی باز فلک نملد سپهر چرخ

در این سال چرخ فروز گشت چرخ دولاپ رنگ سپهر بزمین ایشیای گردون گرداب فلک سخنوان فلک
سبز چنگ فلک قران فلک مشکین حصار فلک طالعون اخضر فلک چرخ آسمان حصار چرخ زردان
سرای چرخ تخت روان فلک کمان چرخ شیر گردون پریم چرخ تور طوفان لای فلک نخل آسمان
زجاج آسمان اطلس چرخ عجمی چرخ فلک رواق آسمان درو بام چرخ جام فلک زجاج آسمان سپهر
فلک خاتم آسمان ابروی افق یعنی ابروی کناره فلک خرام فلک گردش درم چرخ معنی گردش منبر
آسمان دامن فلک دوران چرخ بلای آسمانی دوران بیدار فلک قره سپهری سخنوان آسمان
قضای آسمانی تک دنار فلک براخور چرخ صفت باز گردون بل آسمان چایه سپهر نیکین افلاک
زربفت فلک شاد بیزی فلک طاس سپهر گرم دستر و فلک فتنه آسمان کلاه آسمان نخل فلک
ساج آسمان نخل فلک محیط سپهر رزدهای سپهر صدون آسمان فرامش فلک باعتبار کوزه پشته
کله گردون یعنی خمیده آسمان پرده در فلک بیضه گردون کوزه گر چرخ اکسون چرخ ترک فلک
اشتر فلک جوش فلک سپهر فلک فلک معنی کشتی نال چرخ قراب چرخ طوطی فلک طبع
آسمان صفاک زین فلک چنگ پیا بیضه اسپ فلک سبز چنگ موش موش یعنی سر کشت
در سبز نخل دره رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین
و در دای بی هفت سر آبی خوار و تندسی سر و در رنگین پرده رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین
چرخ و برج زرد و در دولاپ و گنبد فروزه دیر سپهر پوش و غیره گون تخت و غیره گون گنبد
دیر آسمان و گنبد فروزه و گنبد فروزه و گنبد فروزه و گنبد فروزه و گنبد فروزه و گنبد فروزه
عدل اسپ چرخ نام لاجورد و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین
برخ آسمان زنده کمان و نام رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین
گردونه و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین
چرخ و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین
بر رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین
و غیره رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین
و گنبد روان و گنبد بیاض و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین و رنگین

خدایا بود و فلک آید می نمودن پس بر او در پیر وادان آسمان بر دست کسی جستن طشت خون
 خندان پسر و در جنگ سحاب پوش مشمن چرخ از سواگر نو بر روی کسی آمدن و در فلکی
 آسمان خلق مانند کسی گرگی و دروغی کردن آسمان منی قریب کردن آسمان پوسه وادان آسمان
 فلک در باد شاه بهرنگت آسمان شین معنی ظلم پیشه کردن و سیاحت نمودن و در تفسیر مفسران
 مرثیه و سیکون پوشیدن بی قیامت ستاره نشان کردن فلک بر شاه یا بر مشوق فرود آمدن
 فیض از آسمان پوشیده در روشن فلک از ابر راست شدن فلک با کسی معنی نصیب
 کردن آسمان با کسی از آسمان آتش با میدان معنی کار عجیب و کنایه از نعم و محنت و بر پا
 وادان نظیر کسی آسمان ملا عرش و الامجد عرش طاهر سنگبار عری گنگه عرش فرسوده و پاره
 سی مفرق فلک عرش نورانی و واسپد در فتاب بودن ایام هشیامی دوران روزگار
 در شکن بزرگ زمانه نارسیده و روزگاری که گرس روزگار چتر زمان کلخ زمانه نیم و سر که
 باشد و داشتن زمانه ابلق روزگار دوران نوسن معنی زمانه سرکش دور فلک خبر نریهان
 چشم زمانه چون ثوبا و شاهی را ایام سفید و در گرنده حال گلو افشردن روزگار کسی مار روزگار
 خوش معنی زمانه خوب غلط کاری روزگار زمانه عذار روزگار غشبار معنی زمانه بصرت با زب
 نیک و نوبه آبتن بودن زمانه قطع زمان معنی گذشتن ایام معنی زمان معنی زود گذشتن
 زمانه چار فصل و چهار بخش زمانه چون شراب تازه در جوش بودن عهد نیک زمانه مرد
 عهد و نشاط چون زمانه گرگ کینه و روز زون زمانه دامن زمانه طلسم خانه و پیر دوران فتنه نیر
 ننگنای و پیر روزگار سنگینه قرمه نیرنگ بودن مقابر زمانه بازمی تازه ایگفتن زمانه
 زود گذشتن معنی تمام شدن عهد نوشته را روی دهر دور در رنگ زود گذار در از رفتن
 بعضی زمانه بی گذشتن دور رسیده در کشاده نشدن پل زمانه یعنی مساعدت نکردن زمانه
 نیرکی نمودن روزگار با کسی زمین و آرزو معنی زمانه روزگار بوقلمون ساقی دوران عهد جز
 بعضی زمانه نیک و پیرولی معنی زمانه سفله زمانه بی مه طول زمان معنی دراز می مدت عهد
 سبکس باغی و راه و پیر با معنی عریه دید و نیرن روزگار وقت خوشی بسیار وقت خوش
 عهد آبتن و پیر و شرابین ننگی معنی ننگ سال آمدن سال بی بروکشت معنی

مائل قوس با زمین ساکنند و سالهای دراز یعنی سالهای بسیار فروردین و آردی بهشت و جماد و چهره
 بهار تبس و دی و آشفندار از بهر ماه خزان تیر و آذر و دلو و شهریور هر سه ماه که در آن وقت آبان و آذر
 هر سه ماه سرما لشکر پیدا و آئین زمستان در اندام دهر بر تو نشاندن از تیر تا گریستن برت کافوری باز
 لوله بینی گد اختن برت او که هشتاد آفتاب خزان کینه نوز یعنی خزان کینه نوز خزان خزان کینه نوز
 جوان شدن موسم گرنا یعنی آردن پیام بنبار شستن گرنا اندام زمهر پیرا یعنی موسم نوز و زادن نوز
 یعنی گرنا تازت یعنی گریزه کردن آفتاب در سرطان یعنی ایام یارش رسیدن تیر یعنی گد کینه نوز
 نوز موسم سرد و بنظر غس درنگ آن بجز آن با قیام بنفتم مشعلی است و شهرهای آن بلفار و سقلا و قزو
 و اقصای روم و مقام آن فلک اول است پیانده ماه قرآبه ماه چشده ماه آفتاب کیش ماه کلاه ماه
 در عادی ماه ماه سبک سیرا به غریب خرم ماه پشت دست ماه پیرا از ماه هر و یعنی کشتی ماه
 فرس ماه در پیر ماه کل ماه عماره ماه ترنج ماه افشرا ماه جلا جلا ماه سبب ماه طشت ماه قلعه
 ماه علم ماه طوطی ماه مطرب ماه ماه شب خیز ماه شب افروز کلیم ماه نوح خال بد جلاک ماه خیزنده
 آن آن کلیم کلیم بلال محراب بلال کن بلال چادر متاب پیرا این متاب قطع زمین متاب پیرا
 متاب جوش در جوش دادن بدل کفای کفایت مجرم بودن جان سوز بودن غم در حالت غم
 نرفته شدن ماه بقره و بیت سعادت قران زهره با ماه کسب رطوبت از متاب کردن آذر
 عتده بر آمدن ماه نشستن شاه قر بر تخت فلک انگشت کش بودن ماه یعنی انگشت نیا بودن
 ماه سفیران ماه کبوتری نخست ماه مهر و هندی یافتن برج ازماء در یوزه تابندگی کردن ماه ازماء
 خوبان درم بخش ماه در آب یعنی تلالو نوز ماه در آب دیان بخیازه کشادن ماه نورخ کفایت
 اندوه ماه نگه در چشم ماه سوختن لرزیدن متاب در چشمه قدح بر سر شستن ماه مهره ازماء ساقز
 بنسوان دیوانه گشتن ماه بیدار مشوق رونق در شگفتن به بیدی رسیدن تیر نوز و انگشتن
 ماه تیر یعنی عطار ودان غیر زده گون است و قمر زج است در نخست و سعادت یعنی اگر کوچک
 سعد بپوندد تصدیق شود و اگر خمس بپوندد غم و مشعلی است با قیام ششم است و تیرهای آن
 ساکن یا جوج و ماجوج و منشاد مولان و نظر او ترکشان و جگر کس و تروخ و تیرهای
 شام و مهر تا بدربای مطرب و مقام آن فلک دوم است اما آنرا در سیر فلک نظر کرد : بطلان و

در ستاره سگال یعنی شهاب ثاقب اختر بر هر خرد ستاره با حساب ستاره های خیر این ستاره
 بعد کوکب ستاره بخت ستاره بهسمان نقاب سنده ستاره با دلیل اختر خراشش که کتاب ستاره
 بر همان بهت عمر تو با یعنی تا بقیامت زنده بمانی اختر از چند بخت اختر کله دار اختر شمشیر
 کوکب تا با تک اختر آشفته یار بودن اختر بر غماستن اختر با قبل بازی کردن ستاره بجان گی
 پیشه گشتن ستاره کسی را چراغ کسی افروختن ستاره بر آمدن ستاره با چون دندان شمشیر
 در شب غم برق بگشت کوکب افتادن یعنی سوختن ستاره در خانه و با بل سبک گشتن ستاره
 عاشق از کمال خوشت راه پیوند کوکب نجوست با سعادت در فتنه زود اختر سپند سوز
 کردن اختر بر روی یار دیده در بودن ستاره سعد مانع ستاره ایست که اورا کار و دست
 گوید و آند های بر دین لای خفته بر دین سپند سوزی تریا سیل زمین تاب قطب شمالی قطب جنوبی
 مسبوک گشتن و مال اختر صوره فشاندن ستاره و صوره بر دین جهانم فلک و سرشت از تن جدا کردن
 زود بر کردن غور شنید بر معنی صبح شدن بهار روی حرمین ای زود آوختن فلک و جمال از جهان
 پوشیدن آفتاب بر روی شب شدن تو گیسوی عمر سکیمن شدن تیر زمین معنی دو چندین بخت
 سیرج جزا برج کاوسی برج ثور جزای کرکسته ستاره میان بند عقرب دم و دوازدهم غم چهره نمودن
 گردش اختر و خرام فلک بجان دست بر دین شاه فلک یعنی داخل شدن آفتاب در برج قوس
 برج کنان یعنی برج قوس ترا روی برج میزان پزند فلک یعنی ماه تحت اول کنایه از لوح محفوظ
 است در صفت بهشت بهشت نقد بهشت نسیم بهشت جبار دان فردوس غلده ام بهشت الله
 بهشت بارغ یعنی بهشت بهشت تحت میز بهشت رخشن جنت عدن یعنی پاک او تریس خانه
 یعنی بهشت و در سلامت نیز زمین معنی در صفت و و درخ دوزخ نقد دوزخ نسیم کنده
 و دوزخ یعنی شخص که کار و دوزخ تنگ و تار مقوت آباد و دوزخ دوزخ بهار دوزخ ناقص
 یعنی دوزخ گرم بگناه خشک و دوزخ پوشیدن کنایه از امثال در میان گاه معنی وقت
 کوچگاه گاه بیگاه گرم گاه معنی نیز روز سه بیگاه مقام گاه روز گاه پیشین گاه سبگاه سوره سبگاه
 سبگاه گاه در یکایه سبگاه چند گاه هر گاه چارست گاه سبگاه بان یعنی صبح گاه شامگاه
 در میان گاه یعنی جای زده گاه بیگاه گذر گاه سبگاه سبگاه سبگاه گاه عابث گاه

گوشه گاه نظر گاه نظر گاه نظر گاه نظر گاه سیه گاه آتش گاه برآه گاه نقاب گاه چشم گاه
 پتورد گاه پتورد گاه پتورد گاه پتورد گاه تخت گاه شکا گاه معید گاه چنگاه یعنی جلو خانه پتورد گاه
 بر سر گاه جاب گاه یعنی مرته قره گاه قند گاه جیره گاه جوب گاه قشنگه گاه کین گاه کنگاه
 غار گاه آرد گاه دو سنگاه نجیر گاه تاج گاه آماج گاه یعنی جای تیر زدن و سنگاه قند گاه
 سنگاه قافله گاه درگاه بارگاه درگاه تو بگاد بتنگاه سنگاه خوابگاه انجمن گاه قور گاه
 حوضه گاه قیدگاه کوه گاه شایگاه حاجت گاه نقطه گاه پرستش گاه با کین گاه لایگاه
 رانگاه یعنی جای رقص و سرود نظر گاه قند گاه پناه گاه جگر گاه کرگاه یعنی رز گاه زبانه
 رخت گاه زنگاه ساسگاه تودا گاه نشست گاه نشستن گاه برود یعنی تخت و غیره سنگاه
 عیش گاه دسکاه یعنی جایی جنگ شده سوره گاه کفل گاه کفل یعنی سرین گاه گاه سنگاه
 فراخی گاه عطف گاه ناموسگاه یعنی چیز گاه غارگاه دوری گاه برآه گاه آرد گاه
 صدر گاه عبادتگاه فریب گاه خرگاه یعنی اندام نانی مردوزن ماتم گاه در سنگاه
 مگاه پرورش گاه عمارت گاه ازوش کردن داغگاه یعنی روان اسپ میدان گاه
 سنگاه روضه گاه درگاه سلا سنگاه حجابگاه آوجگاه قلم گاه یعنی فریاد گاه کر گاه
 آتش گاه کین گاه قدمگاه یعنی پایه در مرته و نام غمری انجمن گاه حاجت گاه چشم گاه
 سنگاه فسانه سنگاه چشم شکستن بازو شکستن استخوان شکستن رونق شکستن
 شکستن خواب در چشم شکستن یعنی بخوابیدن نگه بدیده شکستن یعنی غمیدن زور در چشم
 شکستن دوش از بار شکستن رونق شکستن پاشکستن از رفتار دستبه دل شکستن
 شمار در شکستن سخن بلب شکستن قد شکستن مسما شکستن بازار یعنی بی رونق کردن
 بازار کشی شکستن علم شکستن دل شکستن زلفت شکستن اعتبار شکستن خار و درک شکستن
 رواج شکستن شکستن غلام شکستن خاطر شکستن سر شکستن و تشنه شکستن یعنی تشنه بودن
 و تشنه شدن تشنه شکستن آرد و باره گوشه نقاب شکستن سنگه لایگاه
 بلب شکستن طوف کلاه شکستن یعنی کج نهادن کلاه بر سر بل شکستن یعنی بنده بر سر
 بل شکستن یعنی کم کردن قیمت چیزی استین شکستن زور شکستن یعنی زور سوار شدن بر

در یکجایی یافتنش از خلق خزان زمانه زبان عیاشی کویان و شاخ سلیقه زنان و دیوبازی زردی
چارپا دو سر با تیرا شکن با کوفتن دیوان و در قصص پنج در پنج عنوان برستی و بلندی
زردن خولان مسافر با و چادر کردن آدم آوردن تحمل و پو لاش بیست مکان دیوان دیونوم
مردم خرابی کیت نمودن خولان شصده بازی کردن عفریت آفریده از خشم خدا گامش
هزار دوزان کشتن دیو به تبدیل بعیت دیو تو چنگ روی بوی کند دیو بفرنگ رنده سنی دیو
چون تنور شست پزان دیو بنار دهن دیو خار دهن دیو لب باز کرده چون کام تنگ دیو
گس از شتم دیو کار چشم کا دوم دیوان کوه تن خولان سرشته از آتش دوزخ دیو سیاه دیو
سفید عزیزیل و علم الککوت و شیخ خدیجه پیر شیطان عفریت آشوبیناک دیو تار یک چهر عفریت
برون آمده از دلیز دوزخ دیو نبروزه چشم دیو آهن سرشت عفریت مست دیو غزان زره
دیو صورتی ساخته از خشم خدا آهن مینی دیو سر چنگی نمودن بطبع شیطان ریم دیو مینی شیطان
دیو بازیچه مینی بازی دیو خول رنگی ساز بیست خول سیاه مانند رنگی است یونام دیوی که کشتی
سلمان دزدیده بود دیو هفت سردیو چینیانک دیو قیر چر در میان خیر بازی مختلف از هر
جنس سخت شدن مینی بسیار سخت شدن آریکو مینی بسیار حساب تفرقه بلند شدن کل
شهرت نمودن مینی کار بیفایده کردن طلب کوتاه طلب دراز برگوشه نهادن چیزی کم تراکم
بیشتر از پیش نظر کس نمودن مینی الزام من مینی مرا الزام میدی گردیدن احوال مینی منتعب
شدن حال سرت گرم مینی قربان سرتو شوم قربان شوم و قربان روم برو مینی قربان نوشوم
نائب ساختن مینی طرف پیدا کردن رقی مینی برادر چهره ساید مد کاوسی شکرک معج زول
بسته شفا روشن عرش بلقیس مینی تخت بلقیس آتش درجه و فقره صبار بودن مینی حاصل شدن
چیز خوب از بد روی مردم کم کردن مینی نمان سندان چری از مردم سپید صبر مینی سپید صبر
کننده بر آتش شعله های بزرگوار سخت فرخ آمدن فال مینی بسیار خوب آمدن فال آن سپید
شمار امدان مینی مار آوغان مینی ایشان را لیکن این هر سه چنگاه بعد فعلی آیند معنی این مینی شود
چنانچه کوی دیدم تان مینی دیدم شمار او یک هفت جوش کفایت مینی راتب گزتم مینی فرض
کریم باه رو شستن چیزی ه غمی چون چاره گنم مینی هزارم گنم مینی دست مینی نوش مینی شست

از آمدن و از رسیدن بود و آمدن هر دو معنی در اعمال و در معنی تعیین در زنده ام عیب زشت بی معنی چیزی
 و فروختن فرصت افتادن معنی فرصت حاصل شدن فرصت فراخ بیست فرصت بسید آری و
 بی بی بشکر از الفاظ ناکیداً آورده چه معنی معنی بی سبب نسل ناستوده معنی اولاد و بر تبر کردن معنی
 با بیام رسانیدن زمان تا زمان معنی هر زمان راست آمدن فسون بر کسی معنی اثر کردن فسون بر
 کسی چیست آمدن چیزی معنی پس چیزی ریاضت و اذن کسی را بیست ریاضت فسون کسی را
 تکلف و ساختن معنی تکلف کردن سوگند بجان تو و بجان تویر تو و یک معنی چاه معنی چاه عمیق
 شودین فرمای صفت خوی و هم رنگ زمانه دیدن زمان بزرگ پیش آمدن است کارگر تبر کسب
 صفت و موصوفت زنده کشتن آفرین معنی آفرین کردن یک جهان کسی را سنگ بر و آفرین
 معنی دزدن کردن قبضه و آری شکر معنی انقدر شکر که در شست نگنجد راه آورده معنی تحفه و آرد
 پیش فشاندن معنی سرغات و اذن بوزن بر کشیدن معنی بچیدن کتابه ریاضتی معنی کلابه یا
 خوشبو کردن معنی خوشبو کردن یا محله معنی و بیدم و حب معنی معنی و عاصف و اشتد هر دو معنی علم و وزی رخ
 معنی چهره در زاده گشته معنی گم شده هر آسی معنی هر سردرستی معنی بکیر سستی بکن چنانچه
 رخی معنی هر گرم بکن آنچه خورد معنی آنچه میرسد معنی مشاوه اقطاع معنی جاگیر آرمیدن معنی پیش آمدن
 خراس معنی اسپای که بگرودانند و سپاس معنی شپای بیستی خلی معنی شرنه شدن و شتاب کن
 معنی شتابان آرمیدن کم شدن معنی کم شدن آرایش بستن معنی اگر استن آرایش شدن فراخ و آرمیدن
 معنی بسیار آرایش کردن یاد و فرمای معنی هر کردن و چاک انداختن معنی چیزی بی چاک کردن
 چیزی با بازیچه اطفال بازیچه اول شباب نیز خوش آینده کن کن معنی آرزوی همه معنی به نام
 دست آرمیدن معنی حاصل شدن سکون نام معنی آرمیدن آیان معنی به اول آرمیدن معنی احوال
 کردن و دستش زدن در او معنی و او غیب زدن چاک معنی گمان آرمیدن در گمان آرمیدن چیزی
 و آرمیدن در چیزی معنی رفتن رفتن و صفت و اذن چیزی بگو معنی با آرمیدن که آرمیدن آرمیدن
 دستگیری معنی آرمیدن زدن چیزی آرمیدن چیزی را معنی چیزی آرمیدن چیزی را آرمیدن
 آرمیدن آرمیدن معنی آرمیدن معنی آرمیدن معنی آرمیدن معنی آرمیدن معنی آرمیدن معنی آرمیدن
 آرمیدن آرمیدن معنی آرمیدن معنی آرمیدن معنی آرمیدن معنی آرمیدن معنی آرمیدن معنی آرمیدن

ناچیز پیش آمد در دره و دو دمان یعنی خاندان از میان بختی آرزاییش خوارگار بختی و سادگی و شرم
 و ملاقات از محبت پاریزه جوش کردن یعنی پسند کردن حامی مشرب یعنی رفیق بد همی در زبان است
 یعنی عیب ساز نمودن یعنی شرا و ادب کو مخفف کوچه بقاصه ترخیص میل با انشا بر است که خوانند
 از کار عجیب و تبه و بدیسی ظریفی که از چرم سازند برای روغن و غیره و صمد در معنی بود و در زبان
 بر تریست کسی خواندن سفیدن یعنی گوش کردن و پوشیدن پیش ازین است هرگز نام زد یعنی شکر
 اینقدر بر هم نبود ستر و چوب یعنی میل سر بر لاغ یعنی بازی لایب یعنی خوشاد و دوری می محکومت
 ستایه و استن یعنی شیب پری کاشتن سیم آب یعنی بیخ چار استن یعنی توانستن در آوردن صمد
 انقاد یعنی بقیر ارشدن در آن پیشتر یعنی پیشتر از آن بانه خوردن در ملاقات که این است
 یعنی آبا که برای است تمام آید که کردن یعنی پیوند پارچه و غیره گرفت پس از سید و شکر است
 بنام عطف از یاد گرفتن سپند و جاگند استن سپند هر دو یعنی پریدن سپید آرایش
 سر بر نشانی سو کند در سر بر خودت سرخ و گریه یعنی بردن مقدر با در جود و زود و زمان اینهمه
 نیست بسی ایستادیت یا هیچ نیست رفته رفته آخر ساز بردن یعنی عادت و استن غمگین یعنی بخیر
 عیب گزینتر خوب یعنی خشک شدن گشت یعنی سخت اذیت داد و کاره گزینش در آن گزیده گریه کردن
 غس یعنی لیم قهر یعنی خیر قلب و بنام و دنبال یعنی عقب گزیم در آن هر دو معنی زود
 در آن معنی هر دو معنی است چاره معنی رومال بیمار یعنی خاندان بیرون و برید به هر دو معنی است
 ستان یعنی ناما معنی بهترین طرنگها یعنی چیزهای بوالعجب و معنی تجرد و گفتند در آن معنی شکر است
 بچکبک معنی بچکبک بی آرامی معنی بی آرامی یا کسر و سراسر و یکدسته معنی آرازی بخواه بطلان
 گری آنگام معنی گری آراده و لا و نیز یعنی پسندیده نمود معنی دلالا معنی بی شکر معنی آراوه
 تبان و عنوان هر دو معنی جوانی از بر عطا پیدا است معنی ظایر است ترکس بگازد معنی شکر است
 زیم یعنی آبسته است برق غضب تسدید معنی حکم زاده مستیزان نیز سر کردن آریسته معنی پریدن
 خد است معنی بندگی و کورنش صید از سر مستاندن بی لبال توت و شکر عیب گزیننده
 شکست افکنند بریدن در کسی معنی ترک مانا کات کردن آرزو یعنی معنی آریه کردن معنی کینه
 در زین آند و چون نام پر از بر شکر یعنی آنگام از آنکه آلیه صلح عیب گزیننده است که

استیمن نشانیدن یعنی تمسین کردن توان دست یعنی نوعی و گره معنی بار و دیگر چه نام است یعنی
 چه نام دارد استم بسیار دیده معنی بسیار دیده ام از تهور پراگنده معنی پریشان شد تبری زدن سیاهی
 یعنی ظاهر شدن سرخی از سیاهی تخم دادن چیزی را معنی عم کردن چیزی را از قاتم خوار پشتی بنایان
 یعنی از نیک بدی ظاهر نشدن توان بخشی از بخشی تو آره تو آره معنی پاره پاره تا چند تا چند
 یعنی تا چند یک معنی و تار مسکه کار و گره کون شدن معنی تغییر حالت ک دیدن کمال معنی بی روح
 دیدن متاع تخم و فریب حمد پیرایه سخن یعنی حمد آراسته دو دو مشکین سپید بر فلک کون
 کز هزاره بازداشتن سپند آهوی بزرگ معنی عیب بزرگ بحق خدا یعنی برای خدا گستره
 جگر ناب معنی مگر می سوزنده جگر از تو آید معنی از تو میشود و بر و کبره داوان معنی از کفر و اسلام گذشتن
 فرو خواندن معنی خواندن فیض بردن و فیض یافتن و فیض بخشیدن و فیض رسانیدن و نشان دادن
 یعنی بیاد دادن نشان پی گرفتن معنی سراغ جستن توجع عاجز پروری و داشتن احسان ضرور
 اند و خوش معنی نا امید شدن خوب آمدی معنی بسیار ویر آمدی قرعه افکندن انبوهی معنی بسیار شدن
 پرست معنی ظاهر مژده شادی فراختر گرفتن معنی مشار کردن قیمت هر چیز شناختن معنی مرتبه
 هر چیز شناختن و سیاب معنی احوال بگیر عمد راست گرفتن یعنی سبست کردن عهد بالا بردن
 نسبت معنی لان زدن از نسبت بی ذوق شدن چیزی معنی از کار رفتن چیزی ناز معنی از بجز
 میل گس ران معنی چیزی که از موسازند هندی چوری گفته یعنی پله میزان سنان معنی نشاید اندازه
 یعنی مقدار حدینه انگشتن ناقوس فرنگ کتاب کتاب یعنی تجانه فرنگ شکست افکنی ظلم
 نزدیک و دور معنی البته دور باشد یعنی مدتی گذشت کسی را یا اگر رفتن معنی کسی را یا خود کردن
 از طراوت نگدن چیزی معنی خشک کردن چیزی ماه شمع یعنی ماهچه باطل شمع نام حکمی که
 آرزو ساخته بود تو کنگ بسته یعنی چیزی که وقت رقص پیدا بندند گرفتار معنی اثر نکردن ملامت
 یعنی به لایح شدن معنی دور شدن قاتم فتوح خواندن بر شمع آفت زبرد شدن
 تو به محنت و کار معنی چیست اندک کافر معنی اگر عزیز من دردم خواندن معنی کافر باشم اگر غلبی سودا
 بر من دردم خواندن معنی طلبیدن گرفتن یک مشت سفله یعنی سفله چند طینه بدتر از وطن سفله بود
 ایوان تو نود و ده این شراطم ایوان و قهر خدایار رفتن معنی پیروی کردن و شقیقت معنی مدعی کسی را

از شکله با در پدید می آید را با کردن از مصیبت عالی و در حال و در کم و در او این رود بر آید سر می آید
 پیری چیزی را گواشته که رفتن معنی چیزی را گواشته است و نشن قیامت خاصتن چل و چل و چل
 برود معنی چیزی که بر لب عرض باشد چگونه در آن چیزی را معنی نمودن چیزی بر نیم چه و نیم چه نمودن
 چیزی را بودن معنی از بره است و لاغر کم رفتن چیزی معنی کم شده پیدا شدن چیزی عریان تن معنی
 بر پند منت بر سر گذار شدن کجائی معنی در چه خیالی یا یا باشد علامت محفل حرام کسی شدن کسی
 کردن سبب بخشش چاکه فریب بخشش نقلس تیا هفتان کشیدن معنی توقف کردن صوره چیدن
 از کسی معنی ترک انصاف کردن احسان زبی پرور معنی احسان غلام پرور چرخ کلالی معنی آواز
 رتبه رفتن معنی بنده کردن رتبه در بزرگه از کردن و اما از راه مشیگیر شدن درون معنی کوب و ساز کردن
 در آن شب که ایاز بر دریا گذر کردن عاشق کسی را بقید فرقتن معنی فصل دانستن کسی کم نمودن
 کسی را معنی حقیقت دانستن او تر است معنی بیودگی کتب خود بردن معنی خود را بی رفتار کردن بر آن معنی
 خوان دیدار و با معنی درونی با قرابت من معنی ای بر یاد کرده تو من ادب ناقصه یا مجله معنی همیشه جنگ
 بر آهون و داشتن دو کس معنی کمال اتحاد میان دو کس که در عا دشته بر خاستن نگر نگیس عا قافا نادکن
 عا قافا شدن از کیش بر آده دن معنی بی دین کردن هلاکت من ای هلاک شده تو من معنی است
 بر خانی معنی جای معنی است بر خانی گرامت کردن معنی کار حیب کردن یک ره معنی یکبار در دست
 خود معنی دست اندازی جور و ستم معنی کار نیاز موده الحاصل معنی حاصل تصدایت انفر معنی انفر
 نیز ازین قبیل بهتر سوزنکی کل کردن حلقه سماع معنی مجلس و جده عا کت صوفیان دم هم شدن معنی
 چشم کین شدن که در کس در سماع افتاد معنی ناهام شدن سماع و شمن خاگی معنی نفس قاره
 منصب ارجسته معنی منصب بزرگ نامی معنی ظاهر شونده عرض معنی ناموس و آجیاه کله تعجب بر حجت
 عیا بر تن و پین عاری معنی بر نه عا قق معنی مانع جبروت معنی عظمت و شوکت و نیز معانی از
 مقامات بچگانه معنی صوفیه که باین نوم و ضبط بود نصحت معنی کشادگی هزار و سیخ از زمین شدن
 از عشاق یا دیگر نم دیدگان بر افتادن معنی تا فر شدن دستار نشان معنی انداختن دستار از
 سر دم چلی معنی وقت سپاس کشن عا قق نون معنی اشکار کردن از فعلی زمان زمان معنی دم بر دم عا قق
 کردن تو بر باد و دن زلفت و ضرب زبیره و داشتن معنی مقدر داشتن بر سر رسیدن بخش

و خوش معنی پیش آمدن راحت و رخ نمودن پیش معنی زیاده از حد کس خفتن و استنخس چغری معنی غلبت
 و استنخس چغری از بند امان یا فتن یا فتنون چشم و زبان کسی بسنخس بستاند بر کسی نهادن بستاند ساختن
 بسنخس بستاند کردن خیر و زود معنی البته لغت قریب معنی قریب خال یک و بر برای خود کردن فتن جنت نهد
 و معده تو معنی بهشت از معده تو حاصل نخواهد شد و معده صادق نمودن و فاعل معده نمودن با جرای
 خرد که گل معنی نظایر شدن از آرزای نمودن معنی توستان از لذت مرون معنی بسیار زده یا فتن
 تا بعد از این کردن معنی متابعت کردن و توی باطل نمودن و جانب داری کردن و حاجت کسی گرفتن
 هر دو یک معنی از آرزای و داشتن معنی داوون لغت لغت از زمانی داشتن معنی آمدن یا فتن آتش سوزی
 بلند شدن سر یک گلی آغاز نمودن آسودگی کردن بی ملاحظه معنی بی و پشت است آوده داشتن
 کسی را امیدوار بر خاطر معنی امیدوار شدن آسان معنی در میان سخن نصیب معنی بخت
 بیم آورده پیشانی کشیدن چهاره و بیوسته و دایم هر دو یک معنی تا آخر کسرم یعنی تا آخر زمانه نام
 تا یک جز نامواضف مگذر شدن معنی بلول شدن با آن رسیده معنی قریب شده جمله و تلافی هر دو معنی
 فرص بر فرم معنی هر یک آواره بجا کردن انصیر آمدن معنی تقصیر شدن قطع نسبت شدن معنی
 بریده شدن علاقه آزار کردن معنی آذیت و اذیت سخن خوش نیست یعنی از من آرزو است
 آسان گرفتن معنی آسان دانستن و آسان قیامت جانها کردن و جانها نمودن هر دو معنی آسودن
 ضعیف رسانیدن ناموائی بسیار شکسته شدن نیست هم خوردن معنی بر باد شدن و آسودن
 و چغری یک گز نیست آوده خبرتی شدن مشکوه سر کردن بازنمودن قافله یعنی بار بستن قافله خبر
 و استغوره هر دو معنی طراز صحبت و از چه و از چه و از چه هر دو معنی بچسب و بر میان
 اسما و معنی عامه خلق از هر جنس و هر پیشه بیجا شدن در مردی مثل باده
 تصحیه چون مستاره شدن خوره گرفتن معنی غیب جوی کردن روزه بر خشک کشادن معنی
 محروم ماندن از غیب بر خود اذیت پسندیدن رنجنا شدن فقر توفیق کسی را مولد و عمل شدن از
 محلی در فرزندگی انسان بر خود غیبیدن معنی خبره و ارشدن بگیش بر آمدن و کس معنی غل
 گزی داشتن را بخت و بختان یعنی بر همین تقاضا یعنی نسبت دادن و تصدیق در میان بیجا
 آسودن معنی تن پرور خوردن از مصون ساختن معنی شرب معنی یک نیست مرودا

مشرب فعل فاعل نهت خواستن ادکسی از جمل گشتن معنی گوشت کردن مقلبان معنی قهقهه و گان روزگوشی
 تقسیم دادن معنی حصه کردن و قتل غلط کردن در امری جنگر یعنی بست تراش تا او سفر تازه کردن معنی
 عزم سفر کردن سواد برداشتن معنی خواندن آموزش ختم کس کینه عظمت خوان معنی و اعطای گناه بر کسی
 نهادن توبه دادن معنی توبه نمودن کسی را با بارغ فرارغ بسن با تداوم تیر بر تباب نشستن توبه سجده
 پنج زنا کردن معنی عقید کفر و اسلام نمودن در کسی ناپدید معنی پیش کسی ناپدیدین و دال کینه بهشت
 ازیر کام کشیدن معنی پامال کردن از کینه باز نمودن ساختن کت و تریخ پاره کردن معنی بیوشی
 تعزیت داری کسی کردن بهر تندگی و اندر خاک شور و غش کنایه از بی حاصلی سرگرد کشیدن در چشم
 بنشین حاصله زرق کسی خریدن و فریب پذیر رفتن هر دو معنی بازی خوردن خشن معنی بچه نوزاد و دست کام
 بودن در دستلک و دشمن کام بودن دشمنان کنایه از دشمنانی تان استمان نشن معنی حرفی طعام
 بسپند نم کش معنی گیرنده زرسیم کس معنی دغیت بر و ن آمده تریخ و بیم از کسی و دشمن ز سر پرست معنی
 حرفی در شرم کش معنی بر باد کتده دولت مشکل کنایه گره بودن از نیستی مشکف خوردن بنشین
 مطس آسمان از رسیان نشناختن معنی ابله و بیوشی تیم بودن معنی ترسیدن یاوه گو و هرزه گو
 سر آهنگ معنی کسی تا پشت نماندن مطعون نماندن معنی نماندن کسی بیکی رسیدن از دور فلک حد حکم و اثر
 کابل کوش معنی بجهول انتقال مردوشی کردن معنی کسب و دن کردن کور دل معنی احمق سه خوان معنی
 شکر صیکه قابل سرخه باشد تا نموند معنی و نغز سنجش و دست و کس بودن بر تالی از میان
 بر فاست معنی پر شدن چو ن در فغان شدن به اندر خطا خطا کنایه از بد ذاتی کان کنی کرده
 بر بنه بر باد کردن دولت از گو بر سنگ آمدن معنی زان بد بخت از نیک بخت و از کبر باطل بر آمدن
 یعنی معکوس خام شدن نماندن معنی بر باد شدن کار کسی جانب تان زبان نازیدن از گرتی و گدازد
 گزید این بود از جرب دست شیر بزایا بصفت کارگر ریزه چین شدن چینیان صنعت کسی را
 اسوت یا فتن چوبه آهین بند هستاد معنی چوبه کار محکم کتده استناد و حسن تمد و مدعی سه خشن معنی
 بری کردن کار دمان معنی اهلکاران پرورش گرفتن معنی پرورده شدن چو کاب نشینی بسفران
 چو ن کنج با فخر و خسته شدن پیستن کی بر میگردد معنی با هم ملاقات کین و کس که بر کرد و نماندن
 صنعت به تن مشتعل شدن آتش جوالی پاره از او بنشین متولد شده در شهر یازش عربت پرورش از او پاره

تخمین سوگواری و داشتن سپاس و بخشیدن بترشدن قتل از ممال و دوزخ چون زمین خدای دوست یعنی دعوی
 خدای گننده و متکبر و کار یعنی گننده کلام صحیح روشن از شب پدید آمدن و اصل صفاتی زادن از سنگ
 برد یعنی متولد شدن چنانکه از بدو پدید آید که کسی آن کردن که باید گردید امروز خدای یعنی مکار و شپز
 یعنی رعیت راست خانه شدن یعنی راست باز شدن فردار غار یعنی غیر مذبح و غیر دو خوردن گران کو
 یعنی پیوسته گویند باز کردن یعنی انگار کردن بر سنت کسی رفتن یعنی پیروی کسی کردن عوامت عظیم شدن
 بسیار خجل شدن عذر انگیزان زنده شدن نام بی ادب و عدل و درین بدینا دادن و تیغ بجام دادن
 تو بد موید این یعنی اعلم العلماء که خود را حقشن چون آسیا یعنی لذت و روبرا انداختن طمع غماستن یعنی
 طمع نماندن کسی را بگذرد سپردن کسی طمع برداشتن و طمع بریدن هر دو یک معنی باز نیافتن یعنی
 دخل نیافتن عمل و امان یعنی نگران باو شدن کوشش کسی سر بزرگ یعنی سردار فضل پسر از میان شده
 یعنی شرم گران رشاد یعنی شخص بزرگ خاندان مرد پیر جو صله شخص کم جو صله یعنی بی غیر محترم زاده یعنی
 سردار زاده مرد شتر زین یعنی سردار از تشنگی کباب شدن بزرگ رشاد از راستی گرد زنده شدن یعنی
 حاجار راست گفتن تر کشیدن چون بر غ یعنی کم شدن چون حاضر ندانن کسی از کسی بگوشا شدن
 کردن جانب شخصی در مخالفت کسی از نوازش بسیار کسی سخن گذاری کسی رسیدن حاجت آوردن
 و حاجت برون پیش کسی راندن یعنی رفتن چنانچه پری در نقاب شدن یعنی پوشیده شدن از چشم
 خلق رسن باز یعنی در باز خود را بجزی تسلیم کردن مقرر ساز یعنی سافر بر کسی دعا کردن یعنی کسی
 دعا کردن بر آنسودن از مانگی محبت ماندن یعنی متعجب شدن محترم یعنی بر از می نماید که این فعل
 بعد چندی آشوب جهانی شود از تنالی کسی آگاه شدن سه مرد یعنی مرد خوب هم از اعزیز کردن آنها
 با هم خوشی بودن یعنی با کسی همنام بودن کسی را از خود خالی کرده محکوم دیگری ساختن قرض آبرو
 گذاردن یعنی نماز خواندن تمام کسی از توح غائبان شنیدن یعنی حاضر ساختن او شخص محترم نماد یعنی
 سردار پایه با بر خود بر آوردن یعنی مغزول شدن اظلم خوشدلی را شاه بودن سپاس نیت گفتن
 رسن با زنی از عکسوت بوختن چون خیز و زنده رفتن در دو کج پرست آفتاب بدو پوشیدن
 یعنی کسی که کسی را از غم دیده از پیشی کسی افتادن از ابلهی خود چون غم نخوردن در کردن
 از چنانکه سن آیه توش شدن نظار نعمات بنسبام بیان از کسی بر انفضول یعنی

برزخه گو چایه هر برای کسی و دشمن از برون حساب ساخته و درون حساب را ناساختن کرده و در
 یعنی ناسق شخص بد پیش تمام دست یعنی شخصیکه با دشمن نزد خوب ندر از خدمت رها کردن در دست
 یعنی ترک خدمت کردن شخصی را بلا داد و نیمی بلند قدر کردن شخصی چون سایه زیر پانته و نیمی
 عساکر کردن بانگ برزدن بر کسی اعزاز داری کردن از کسی جوان شغلور یعنی خوان خوب شکل
 پوست از عیب کشادن یعنی عیب ظاهر کردن بر کردن کسی را خون فلک بر زمین انگشتان کسی
 را چون خاک آهنی حکم بسته شخص بسیار خوار چاره گیری کردن و در قضا اقباب رخته کردن و قلعه
 ماه را خراب کردن هر دو یعنی کار عیب زخم نیز کسی بر کان کسی رسیدن یعنی فریب خوردن کسی از
 کسی رشک دادن کسی را با نام دیگری مزور یعنی نگار پوشش انگشت یعنی نذر کردن لطفی چند بر
 نمودن خط بازی کردن قلع خوانندگان یعنی که سواد آن آب بردش کشیدن یعنی شایسته کردن
 مقیده نمان داشتن کسی تیر بانگ برزدن بر کسی یعنی خشک شدن اتمام شستن یعنی غسلیدن چرا که از
 شسته یعنی پاک و پاکیزه شدن سلیم دل یعنی مسکن گو تیر زایش خود پدید کردن نیمی بره آتی کردن
 خویشن گردد کردن نیمی آماده بستن شدن بگردد نعال یعنی بخلان کننده کار عیب راسته در کردن
 یعنی حوالی عیب گفتن از خواب و خوردن بره یافتن یعنی آسودن زیاد یعنی خوان فرود عوی انگشتن
 یعنی دعوی کردن خوبی را بدستی آوردن از کج نیمی در عقیدت چون به و دیکنه پرست بودن بدستی
 بنجیدن از کسی یعنی بدی دیدن از کسی بر کسی دروغ گفتن یعنی قسم کردن کسی را در پایا بان
 یعنی ختم کردن و ما هر پیشه بقصر آمدن یعنی بقصر شدن نام کردن یعنی نام نهادن یا بر سر ملک بودن
 یعنی مکار بودن چون مار ز نور آوردن چیزی نیمی قابض شدن بر چیزی بند طلسم کشادن
 بستن گرامی مرد یعنی سردار فرود شدن بزرگان یعنی ارباب خود بزرگان و خلاص دیدن یعنی رنجنا
 مار در حلقه و خار درویا دیدن یعنی خایف و در شدن است گیزی کردن تحت گیری کردن
 کرده از رشته کشادن یعنی حل مشکل کردن ندره ندره بستن که در آن نیمی نیمی شخص بسیار هر
 بره یافتن از چیزی یعنی علم آموختن از استاد یا ندره ندره ندره ندره ندره ندره ندره ندره ندره
 جامه پوشیدن هر دو یعنی فریادی نمودن ندره ندره ندره ندره ندره ندره ندره ندره ندره
 بره یعنی طلسم شکن رخته بندی که

بر کردن کیمیا کردن یعنی کار عجیب کردن هر از او بی بیم سال تو در و ن از قیاس آوردن یعنی فاعله بسیار
 یافتن رنگ نزدیک آمدن ترقی نای یعنی نگاری چون کشاورزان تخم اغاضت یعنی پریشان شدن
 آب یعنی آب باغش از بیم لاجمل خود برود یعنی لاجول خواندن بان سبک باش یعنی نزدیکم بر دار
 در پاک و هول همین شدن خود را برادر داد دیدن یعنی خود را در آفت دیدن سهم نه که بی ترسید و ترسید
 رسیدن یعنی مطمئن آقا طر شدن افتادن چیری یعنی دور افتادن چیزی با سگ راه از چشم جوش رفتن
 یعنی جوش آمدن از غضب بیدار بودن از غمی یا از بی یعنی بی غم بودن استخوان آوردن در زخم
 بودن در زخمی افراط دردی ضد سازی کردن خار غ کسی را مرید درید ترس بر خاستن یعنی
 این شدن در حریم سحاب پیوستن با کفش کسی بودن یعنی تکفل اخراجات کسی بودن مسیور بودن
 بیانی یعنی توقف بودن بگانی ماه کسی از ده گشتن یعنی از یکی بدی پیش آمدن مباحه مرد در ده
 خوردن کنایه از کمال گرستگی در سال قضا آور یعنی ذبیحات عمو استغفر اللهی بر خود خواندن
 در پذیرفتن خود را مستحق یعنی غلبیدن بخواری زمین رفتن یعنی عجز کردن نیت یک پیش
 آمدن از ترقی پوشیدن از سوگواری اندیشناک بودن خنده تفس باب گشتن یعنی در تشنگی آب
 خوردن در ترقی احوال خود کشودن یعنی احوال خود گشتن از تنگ چشمه تراشیدن یعنی کار عجیب
 نمون و فریب بکار کسی کردن فریب خوردن گوهر جوی یعنی خریدار گوهر در یکدستی چشم خود می گرد
 یعنی تنگ انداختن رستن بگردن یعنی گرفتار قاید یعنی کوشش گله دار یعنی شبان از کسی بدید
 خوردن یعنی گدائی کردن پیش کسی سفر بر آوردن یعنی سفر کردن خار خوردن از مزه ای کسی یعنی
 از نیت یا فتن از مزه ای کسی عثمان بنه دانه سبی بدی کردن ندرت بر حسب کردن شخص خیره
 خیره یعنی مزه خورمان بزرگوار جهان یعنی مرد بزرگ و وزیر عیسم گشتن افعال بکسی بگزارش
 پتری یعنی بزرگدستی نمودن کسی یعنی نرمانیدن کسی را ناله نمودن کسی یعنی نود عشرت دادن کسی را
 در نیت از گدای یا فتن یعنی بچی شدن از مرگ و قتل از شادی پریدن همانند این کسی از پلا
 حیرت شدن یعنی علو رتبه آوردن کسی با قوت سیلانی شدن در چراغ کسی روشن شدن نوبین
 بجز آفتاب از بی در در نمودن آمدن شورت خسته صدر کسی افتادن عقیده پاک داشتن
 آفتابی عالم یعنی مخلوقات بر کسی خطبه تر کشادن یعنی جودت خود نمودن او تین در از کردن بر کسی

چنان نهادن یعنی سنگسختن چنان عاقبت خواهد شدن کسی را بپایم نیک خورد و اذن مسامحتی کردن
 ریاستی از غلبه فزون غنص مصلحت سوز بینه نادان و عاشق رقص رجاها کردن یعنی مکر کردن
 رحمت گستاخ برابر دیواست گزشت دیگر کردن یعنی تعرض کردن خانه پر یعنی بر باد کشته خانه کوه
 بکوه و دشت بدشت آه رو شدن سرخ حاصل شدن بجای خانه کوه عالم سوز بینه ظالم ریشه
 خوردن یعنی دشوت خوردن شوت راندن امانت در خصم غیرت برگرفتن از فعل بد کسی بیهوده
 بینه پیشه گر پاسی زیر دستان سنگستن یعنی ظلم کردن خاک بهره کسی نشدن یعنی باس حاصل شدن
 مرد به سرشت در سنگسختن کسی کشتن و عاری در از گفن در حق کسی قسمت دروغ بر کسی بستن آینه گمان
 مخففت باز زرگان یعنی سوداگر هر چه حاصل بینه شادمان دست پانی بقدر بستن یعنی مقید کردن و
 بند کردن نیز همین معنی بجز غیر بند کردن یعنی با نفرت کردن با کسی که گزشت یعنی کم عمل سختی رسیده است
 رسانیدن یعنی کمال زوال تو لاکرون یعنی بدو را کردن سنگسختی فرسخ دیدن یعنی افلاک بسپارد
 دیدن دیوانی نسب و آدمی بپوشب هر دو معنی مرد بد ذات پاک برودن یعنی رسیدن آب از
 دست بر رخ نینداختن کنایه از کمال کاپی سبب مرد تازه اسلام مصلحت دیدن یعنی مشوره
 اندیشیدن رحمت کسی بر آسمان بودن یعنی بلند مرتبه بودن کسی از رنگ و پوشستن یعنی آنادی
 گزیدن شمع خوب دزد بر گذر بودن کنایه از کمال بی امنی ظالم گرفتن مائل بگناه تا واقع بودن
 بینه مطیع نفس بودن بر افتادن معنی ناچیز شدن مایه بزرگ معنی شخص مشورت توبه از عصیان گناه
 و بستن کسی قسمت زودن یعنی قسمت کردن و تبرور توبه کردن و آرزو بهای خمست افتادن
 کفر سنگستن را و معنی جو از در و رو کننده دیو الفاخر نام شاعر علم اطفال و چهار و شاعر بوده بودن
 بکاتب دینی بر آج بینه روح گر که منم خوان بر اندازی نشان دارن معنی آموختن را این غمزه
 را بر سر خودن معنی استخفا کردن عیب گوش آینه راستی بدست و بستن عیب پوشی بگری
 کردن خانه فراهم کردن پریدن کسی معنی غم کردن کسی شاد بینه عهد کننده ببردن معنی دریا
 قنار گرضن معنی ننا خوانی کردن عاری کش معنی چاکر دستار بان گبر زاری قنارش معنی مقلس چیرسته
 بدروغ بر خود بستن مثل نسب و غیره دستوری خواستن معنی اجازت طلبیدن بزم عشق آنگاه عشق
 دروغ در دو نام کسی بر باد کردن معنی نام کسی بزرگان راندن توشه بستان آینه پار و پار

تنگ حال بودن معنی بیقدر بودن گفته اند معنی بیقدر کسی شدن محلی نام حکم دیگر بودن
 قوت خود یعنی روزی خورنی محنت و دانا و تیز دست در استیمن کشیدن از شدت سرمای ساخته و
 سازبینه آماده کار بودن آنس و خورگاه جستن در سرمای زده یعنی همچون خاکسپان معنی سوار
 صفت ادب ساز کردن معنی صفت ادب بستن احسان رسا کردن بر کسی معنی بسیار احسان کردن
 ترا احسان معنی احسان بسیار از مستی ساهی خم سجده کردن کسی را خار دیدن و امن تری و استیمن
 معنی گدگار بودن کج کشستن معنی تکر کردن قدم شوم معنی شوم قدم و بیامه خود باز خواندن معنی
 حال خود گفتن تا خوب کیش معنی بد ندهب آب در شتر کردن کنایه از تنگدلی کسی را پراپندان
 قهر لغت و دروغ کرده مغرور ساختن با کسی راست و درست بودن معنی فریب نکردن با آقا
 رفان خراسان خوش کردن کسی بحدیث دروغ چلووش معنی نقیب نموده معنی میر تورک
 وصال معنی نقیب نقیبان نمر نو اکور باطن معنی شخص ضیبت النفس و آحق نمان کردن معنی مغرور
 کردن گریبان بکجک دشمن دادن کنایه از نادانی و تجوری صاحب فصل معنی نقیب یا بختی
 بر سلاح معنی دار و غنم سلاح خانه بازی بردن معنی غالب شدن با نفس معنی مغلوب شدن بازی باز
 سیرغ در دام افتادن یا چهار دام افتادن معنی یاوری بخت کرده با کرده حرام کردن نمک گشته
 نمک معنی نمک بجرام حق نمک نگداشتن و بابل سبک افتادن بر نمک بجرام جهان و جگر گوشت
 گوشه جگر و پاره جگر و جگر پاره و بیخه و نور چشم و نور بصیر و نور پسندیده و قردک دیده و
 خون هم معنی پیر غلط اندازبینه در غلاییده شکوه پروازی کردن شکوه سر کردن یاوه در آو
 بیرون و سر هر دو معنی هرزه گوروشن میان معنی خوش تقریر رطب اللسان معنی فصیحان گویا
 معنی ساسر و تل پیشه معنی مکار در کاسه خورشید خاک انداختن معنی مستغنی شدن مقام معنی
 مار مرعیت بر قرار محرم سستی هم از خیر در بر معنی تیر بر دار استتائش گریستن نواح بی انشاء
 معنی نام بر آید بر معنی کافر کل چیدن بفرش بو یا معنی از دور و بی طرفت بسن سیر بخت معنی بخت
 سیر بخت معنی بخت بر روی معنی بخت خوش قرار معنی شخصیکه همیشه بازی برد از اندیشه لزدن
 معنی کافر ان شخص مایه کنایه معنی شخصیکه متاع او نوار و با شد سجد از کوف با خیم
 معنی کافر ان شخص مایه کنایه معنی شخصیکه متاع او نوار و با شد سجد از کوف با خیم

در یاد دل می گزیم و غیر بزرگتر یعنی دهقان حاکم مفسس نواز می بینیم شخص که نیم گزوی گشتن منبری قریب
شدن بی طرفی یعنی کم و صده در حق طراز یعنی صاحب حق می بینیم مفسس آثار افشا ندان عقل راه کسی بود
یعنی شاگرد و پیروی بودن سلفه و دش و آن صفت ریشه کوش تمبلی شخص قرنی طلب پار قوی متحد بکر است
یعنی مسافرت کردن چرب زبان یعنی شخص خوش کلام کفره خیره بینی گفتار زیاده کار سر کرده یعنی سردار
سینه باطن یعنی بدبخت پاک دامن تمبلی بیگفت عذر بدتر از گناه کردن سازه لوح تمبلی احمق که ترش است
گویا بصر یعنی بینایی بصورتی بصرت و بتبصر هر سه یعنی کور هزار سر را پا بر آورده کنایه از زیر گمانی و
کردن چون نچ فرزه بودن از بون کش منی زیر دست آزار کا و دل سنی احمق نرم دل تمبلی نامرد
رحیم راه خالی از غرور پیون یعنی غرور نکردن پند گو یعنی ناصح خیره ذائق تمبلی کسی که کینه کینه تمام خوب
میردند همیشه باشد تلخ حروت سنی بر زبان حلقه کش منی رکاب یعنی سائیس و اسطه بنیت سیاهی
کرده پشیمان شدن کله تپیا و کردن خود را بکشتن و اون شایسته عذاب بودن و او بر خاسته
از خلق سنی نالان شدن خلق گستاخ اگر عقل بازی دوست صرفه شمار سنی مسک و آسایش
از حام کسی پریدن یعنی بی آرام شدن قواس منی کنگر پدراغ بودن از حرکتی یا از سیبی جوید جوال
بودن سنی مقدر و عاقبت و کشتن گر چشم یعنی مکار تیره دل یعنی بدبخت آزاده مرد و نوازش
کردن تشویر یعنی بدبخت یا در فراموش کردن ناخوش زبان تمبلی نخت کوره نوبه برای منزل نما
باز خورد تمبلی دو چار شدن روی بکنک خدا بجا ک سودن سپاس آرای کردن نمبلی تعریف کردن
بجرت دیده سر خوبانیدن می فعل بر بانگ چنگ خوردن نم نیامده خوردن کنایه از املی آلود
و تمرد و ایا و دنیا و دن سنی عیش کردن بر بی غمی چاره گیری نمودن آسان زین تمبلی آزاد بودن
آسان گذار یعنی آزاده و تم کابانی در نفس بودن شخصی از سبب سستی رسیدن یعنی سست
نیکر محمد آن یعنی اشخاص خوب و نیکو کشادن بر حمدان تمبلی بازی انگشت سنی زود کار ماندن
بسیار زنده ماندن تا آنکه بسن شدن چون سایه ترسفته چاره گیری را مری تا فرزند یعنی حبیله خدای چاره
مصل از بار بود چ شمی کردن سنی راز گش سر سناست با یعنی چه برادر و نشتن یعنی خوش رشا
گردن خود کسی و اون تمبلی مشابعت کسی که درون کج و گردن بر کشادن تمبلی مشابعت نکردن خطبه
از بار و سنی محمد خدا ایمان گفتن نام خدا در خطبه چو سپیدان خرمک حین از نیست نگذارد

جزو غده و جامل آمدن کسی هر آنست جوی خدا لیک بزود انقلاص را پیش آورده من پیش کری می بر هر کس که جمل
 شدن شخص خراب یعنی شخص بر حال مست بی ثبات بودن عهد بعد از مرگ عهد جاه و دانی با کسی
 بستن قیید که دیدن از زنگانی تنگ حالان یعنی مفسدان و چمن از زیاد گوئی سستین با بدست
 یعنی غرور و غا دیانه بر خاستن پندرس امتحان بودن یعنی بسیار علم خواندن رحمت را از راه خانی کردن
 شکسته کاران یعنی مفسدان و عاشقان پرده از روی کار در کشیدن یعنی اظهار ساز کردن در دست
 یعنی طهارت کاتب عطار در قلم قیام خدمت نمودن فقرات یعنی کردن آغوش گفتن زهره در خوش
 ندیدن یعنی طاقت در خود نیافتن سبب یعنی محاسب عریب یعنی عربی دان در زود پدید از کسی هم پند
 او فرود خشن کن یا از کمال بیجانی سود کاری کردن گونه از بخت شکایت کردن بار پشت بار سگ
 پیر آوردن یعنی سوار شدن بر اسب سرود بودن گفتار کسی یعنی لذت سرود بودن در گفتار کسی از
 کار بر آوردن یعنی بیکار کردن چرخ چرخ دادن کسی را یعنی سرگردان کردن چرخ بر باد شدن
 جوانی با گرگ در یک جوال بودن تشقی ضعیفان یعنی ضعیفی چند نفای شوم خوردن چراغ بر کلیب
 نهادن یعنی نایل بگرفتن رومی در روی استادن یعنی روبرو استادن ادویر که هم خود کردن
 بر خود نرسیدن و بر خود زودین هر دو یعنی نرسیدن تحمل و ارکسی را از راه بردن در آذ خانه بر پشت
 آب خواستن یعنی آب بقدر تشنگی خود را خورد دیدن یعنی انگسار کردن روز بردن یعنی اوقات سر کردن
 بی پشت شدن یعنی کم زور شدن ناقص اخترب یعنی نامبارک شیرین زبان بودن بر کسی پاره از گوشت
 یعنی پسر برهنه ناپسندی ساختن یعنی در هر حال خوش بودن ترخ هیبت بگنیز نمودن یعنی ترسانیدن
 و خشکین شدن آلوده بد بودن و قار را پر پرده از دادن یا خاکگی کردن یعنی سفر کردن قلم را ندن
 یعنی نوشتن طوق خراج کشیدن کردن یعنی طوق در کردن در داشتن از باج چیزی بر کسی روشن
 کردن ترسناکی کردن مشت خاک مجوس کنایه از کوهی چون ایوان خورده غمور ماندن کرد از چنگ
 کس مرگ گفتن یعنی غمخواری کردن نمان بستن در نور یعنی نمان نختن در نور و رنگ آوردن یعنی
 ویر کردن کار بد دیدن یعنی بد نیستن حال کار از دوست دوست از کار شدن است شدن
 شهورت یعنی غلبه شهورت از نرم آرایش انداختن یعنی دیدن که درن آرایش از خجالت خویشاوند پند
 خوشی و پند زود را از هم ساختن و جمع شدن چنان در داشتن یعنی سراخ بستن کار پندیر خشن یعنی کار کردن

دست بردست استادن خلق یعنی صفت بسته استادن خود بزرگ یا صفت گمان و حیا بودن بر کار استادن
 در یافتن یعنی تابور یافتن و دست مشرب یعنی با همه یکی بودن یعنی مشرب یعنی از همه بر گران بودن بزرگ بود
 دل در یافتن تا کسی یعنی بدی کردن با کسی قیاس مخفف اقلیدسی که حکمی بود استیجاب بر همه سلفه است
 از فرود بر آمدن بر فعل خوب کسی بلخ کلانان یعنی در نمایان تو خیره نهادن یعنی اندوختن تو حید شرک
 از کفشتن سماع کوتاه دریافت قائل سخن مشری تنگ بایه یعنی خبر دیداری بغض است همه و روشن
 یعنی روشناس شدن در بدوش بودن بد تو نم بجه بد ذات بفرزندى برداشتن کسی و از هر دو بد
 عدد از نیم تاریک نیم یعنی ناوان سماع در بر سبب شتونه و در نیم زویدده بیان یعنی شخصیکه تقریر بود
 عهد او خدینا شاد فرزند نهادن حرابت یعنی عاجز شدن حرابت در بازی و غیره ربح بر آتی نهادن
 چکار خود گوشتن یعنی مشغول شدن بکار خود هوای کار خوب یعنی رونق کار عرق بریزی یعنی سستی
 پیری و شوخی جوانی هم و داشتن بزرگ جوانی کردن سببی یا دوسگه کردن بالاخران فریه زینستن یعنی ظلم
 کردن شکست در کار آمدن در پشت قان نام پیر اندازی نصیری یعنی نصیر و در پرچم اردست
 انداختن کنایه از گرفتن شام طبعان کوتاه در ذات یعنی اطفال کاقر نعمت همان سنگین یعنی بستن
 صفات خوانی و یوم مردم یعنی مردم مانند دیو کار سر سری کردن شامی گرفتن یعنی امرین کردن -
 کار زاری و دادن سببی سطل گذاشتن کار بکنده سر اسپه مانند از حیرت حساب برگرفتن یعنی
 حساب کردن سستاب آوردن یعنی سستابی کردن آنسیرت یعنی بادشاه گذر کردن از چیزی یعنی
 ترک کردن چیزی ساز حیرت سببی سامان کار کردن فرمان پذیرفتن زمین و کوه را اگر هم کردن
 جز زمین و کوه را نرم کردن یعنی راه رفتن قنای بروان قیاس گفتن که در روز بهره و داشتن
 طواف در گرفتن سببی طواف کردن غارت ر بودن سببی غارت کردن مشت را تا گوش گذاشتن
 کردن کام بقدر پای خود زدن فقر گوئی کردن محلو چیست بدین سببی حلو اخر زدن تصددا کشیدن
 یعنی مبتلای صفر مانند خواب دادن خوابیدن کسی را شبیه و اسن برگ سستی دریدن
 از اجاره القضا بر سر نوشته شدن سببی مردن سفیرین زده گافا بودن قلع مردن یعنی مردن
 بحال پیشنگی یافتن کار چون زلف گوهر گران سببی سرداران و خوش پوشاگان سخت تمام
 شدن سببی بسیدر شاه شدن سبب و روشن بفرمودن طایفه سبب بر چو حکم کسی نماید

نام آزاوسی بر آید. در آن معنی مشهور شدن با آزاوسی تودست بودن با شیر کار بر سوای کشیدن معنی بر سوای
 قلماسکا معنی نادان سبک شدن بوسیدن معنی زود استخوان بوسیدن تر قسنت خاریدن سبخت
 صنعت گری کردن چیز دور از کار معنی چه مشکل از آب رفتن کار معنی بی رونق شدن کار معنی گذار
 کردن توبه بر سازی کردن مرد کوه افراز سبختی مرد زود آورد سنگ سبختن معنی محنت کردن سنگ
 بریدن و سنگ پاره کردن معنی بسیار سبخت کردن دستکاری کردن تیک تاک دیدن کتا
 از دیوانگی و قلعی بچاک دادن معنی مدفون کردن قرا چنگ آوردن چیزی معنی قباض شدن چیز
 بر پا شدن صفت معنی آراسته شدن صفت چون تیر گر نشین گروه غشرت انگیز معنی مردم عیاش
 جویس جنبان معنی ساعته زن بندی گزالی گل بسج رستن بر زبان چون عمل از سنگ خلاصی
 یافتن پاک آیین بودن درد از نو آموز بر آمدن معنی بفریاد آمدن شخص نو آموز از سختی کار معنی
 آباشش ندیده معنی معصوم پاک فال دیدن در شب چاو شان معنی ایتها نایبمان جای سوزن
 نمودن از تنگی جا و در شوم در تغییر چاو شان در سواری بزرگ ساختن معنی ممانی کردن دیده بان
 نشانده معنی پاسبان معنی کردن معنی عذر پسندیده کردن تیک چشم بپوشیدن معنی انگشت کشیدن
 چیزی معنی منسوخ کردن چیزی آب کسی ریختن معنی مجزت کردن کسی را بیدق افگندن بر کسی
 غالب آمدن بر کسی شکسته شدن نام معنی پندام شدن ماز با پاره خوانش و ن دستند معنی عاجز
 معنی مکار و بازیگر درم کسی در کسی گرفتن معنی اثر کردن فریب کسی در کسی عذر انگفتن معنی عذر
 کردن گداز کسی کشیدن معنی لگد خوردن از کسی کار سخت شدن در یافتن کسی را معنی احوال
 کسی گران شدن راه و ایشان قاصد کاران معنی در غایبانان زمینان معنی اهل عالم نمودن
 چیزی معنی سبیل کردن چیزی چیزی جویم کسی شکستن معنی عصمت کسی بر با و دادن دست
 محنت بودن معنی پرورده بنا ز نعمت بودن در انگشت آوردن معنی شمرده سخت خرم شدن
 معنی خوش شدن رغبت خاستن معنی پیدا شدن رغبت چیزی اجری خور معنی راحت خوار
 دست ریختن معنی فروری بند زد کیش معنی ظالم عاصی خداوند کش شوریده عار بر سو دیدن زبان
 آوردن معنی نقصان کشیدن حاجت از کسی چشم کردن چاک بار یک کنایه از انسان خاکدان
 پسته انسانا بر سو خوار معنی میخار آن بیکر معنی جوان تازه رد معنی خورم ریاضت گیری کردن سخن میخار